



ظهور پسااسلام‌گرایی را باید در بستر تاریخی، اجتماعی و اقتصادی دید

آصف بیات، نویسنده کتاب «پسااسلام‌گرایی» معتقد است: تلقی جدید از رابطه اقتصادی و اجتماعی و رابطه بین قدرت برکنش‌های جدید اجتماعی و فرمی که ما داشتیم، تأثیرگذار بوده است و کشورهای اسلامی نیز تحت‌الشعاع قرار گرفته‌اند که موجب پسااسلام‌گرایی شد؛ پس نمی‌توان ظهور پسااسلام‌گرایی را از بستر تاریخی و اجتماعی و اقتصادی آن که بستر جدیدی است، جدا کرد.

آصف بیات، نویسنده کتاب «پسااسلام‌گرایی» معتقد است: تلقی جدید از رابطه اقتصادی و اجتماعی و رابطه بین قدرت برکنش‌های جدید اجتماعی و فرمی که ما داشتیم، تأثیرگذار بوده است و کشورهای اسلامی نیز تحت‌الشعاع قرار گرفته‌اند که موجب پسااسلام‌گرایی شد؛ پس نمی‌توان ظهور پسااسلام‌گرایی را از بستر تاریخی و اجتماعی و اقتصادی آن که بستر جدیدی است، جدا کرد.

به گزارش ایکننا، نشست نقد و بررسی کتاب «پسااسلام‌گرایی»، نوشته آصف بیات، شب گذشته، ۴ آبان ماه به صورت مجازی برگزار شد. در ادامه متن سخنان آصف بیات، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه ایلینوی آمریکا، را می‌خوانید:

آنچه برای من مهم بوده ضرورتاً اسلام نبوده است و من متخصص اسلام یا دین نیستم، بلکه من تفکر را بیشتر به پدیده‌های اجتماعی اقتصادی و سیاسی معطوف می‌کنم؛ بنابراین برای من پدیده‌ای رخ داده که به عنوان اسلام‌گرایی یا اسلام‌بنیادگرا یا اسلام انقلابی نامیده می‌شود. از این رو می‌خواهم تأکید کنم که توجه من بیشتر روی مسلمان است تا اسلام و بیشتر به دینداران توجه کرده‌ام تا دین و یا بیشتر به مؤمنان توجه دارم تا ایمان.

البته نمی‌توان مؤمنان را تعریف کرد، بدون اینکه ارتباط آنها را با ایمان بدانیم یا نمی‌توان مسلمان را به صورت جدا از دینشان تعریف کرد و رفتارشان را مورد تحلیل قرار داد. آنچه اهمیت دارد این است که مسلمان چه درکی از دین خود دارند. نکته قابل توجه دیگر این است که مسلمان خیلی چیزها را انجام می‌دهند که اسلام نیست و اینها بسیار اهمیت دارد و دینشان بخشی از زندگی آنهاست و برای همین مسئله بسیار پیچیده است. اسلام‌گرایی و پسااسلام‌گرایی و پیچیدگی مفهوم آن

فکر می‌کنم همه ما اعتراف می‌کنیم که این پدیده اسلام‌گرایی و پسااسلام‌گرایی خیلی پیچیده است؛ به خصوص که فرم‌های مختلفی پیدا کرده و درست است که این فکر من روی این فرم بندی، مَثَلَم از تحولات ایران در دهه انقلاب بود، اما خیلی مهم بود که بدانم در کشورهای اسلامی دیگر چه می‌گذرد؛ چون ایران تنها کشور مسلمان دنیا نیست و برای همین کنفرانسی را تشکیل دادم و از متفکران مطالعات اسلامی دعوت کردم تا این صورت بندی من را بررسی کنند. براساس این تجربه و مباحث و رویکرد و تنوع بسیار زیاد در کشورهای مختلف اسلامی به این نتیجه گیری رسیده‌ام که در کتاب مطرح شده است.

نکته دیگر در باب نقد نسبت به عنوان اسلام‌گرایی یا پسااسلام‌گرایی است که برخی معتقدند این اصطلاحات می‌توانند از درک بهتر پدیده‌های اجتماعی که قرار است این مفاهیم آنها را نمایندگی کنند جلوگیری کنند و بنده هم این را کاملاً درک می‌کنم و به این بحث آشنا هستم، اما ما به اسامی و مفاهیم نیاز داریم؛ مثلاً ما از اسامی‌ای مانند مدرنیته یا سکولاریزم استفاده می‌کنیم؛ چون اگر این مفاهیم را نداشته باشیم، نمی‌توانیم با یکدیگر گفت‌وگو کنیم و اگر از اینها استفاده نکنیم، باید آن واقعیت را با اشاره مطرح کنیم. بنابراین من درک می‌کنم که این مفاهیم می‌تواند پرده‌ای شود که پیچیدگی شرایط واقعی را کتمان کند، ولی باید به این نکته توجه کرد که چقدر آن مفهوم دقیق است و می‌تواند تا حدی توضیح دهنده آن پیچیدگی باشد.

از این رو، قضیه نباید این باشد که این مفاهیم را نداشته باشیم، بلکه مسئله روی دقت در استعمال است و سعی کردم تا جایی که مقدور باشد اصطلاح دقیق را مطرح کنم. حال اگر یک سؤال جدید مطرح شود که این مفهوم نتواند آن را تبیین کند، حاضریم تجدیدنظر کنیم که به آن سؤال هم پاسخ بدهد. از این بابت این یک پروژه باز است و بحث‌های مختلف کمک می‌کند که روی این بحث‌ها فکر و سعی کنیم وارد این مفهوم بندی شوم، اما نمی‌پذیرم که نباید مفهوم بندی کنیم. نسبت اسلام و دموکراسی؛ مهم‌ترین پرسش کتاب

یکی از نقدهایی که به کتاب مطرح شده، این است که گفته‌اند چرا اسلام‌گرایی را به کار می‌بریم به جای اینکه مثلاً از اسلام‌بنیادگرا استفاده کنیم. نکته ظریف این است که متن کتاب به زبان انگلیسی است و بحث‌هایی در غرب وجود دارد در این باب که اسلام می‌تواند با دموکراسی سازگار باشد یا خیر که مهم‌ترین سؤال من بوده است. اگر بگویم اسلام با دموکراسی سازگاری ندارد، خیلی حرف دشواری است و اگر اینطور باشد، برای کشورهای مسلمان هم هیچ امیدی نیست که فرمی از دموکراسی یا

دولت پاسخگو را داشته باشند و این خیلی مایوس کننده بود و نه تنها مایوس کننده، بلکه با واقعیت عینی هم تطبیق ندارد. برای همین سعی کردم روی این قضیه فکر کنم و به این نتیجه رسیدم؛ یعنی این راه حل بنده بود که دیدم در کشورها و زمان هایی تطبیق اسلام و دموکراسی صورت گرفته است؛ یعنی زمان هایی داشته ایم که مسلمین خواسته اند یک سیستم دموکراتیک داشته باشند. البته اینکه چه کسانی و چه زمانی بودند را با عنوان پسااسلام گرایی توضیح داده ام.

در واژه انگلیسی اسلامیزم را به کار می برند که با اسلام تفاوت دارد، اما احساس کردم که برخی ها اسلامیزم را با اسلام یکی می گیرند، اما چنین نیست. اسلامیزم اسلام نیست، بلکه یک فرم و درک به خصوصی از اسلام است و از این حیث برای من مهم بود که این را مورد توجه قرار دهم؛ یعنی اسلام گرایی را مورد مطالعه کنم تا اسلام.

نکته دیگر این است که فکر می کنم این فرم از پسااسلامیزم که به آن اشاره کردم محصولی از یک دوران به خصوصی در جهان است و آن دوران پس از جنگ سرد است و این دوران پس از جنگ سرد را نباید نادیده گرفت. اخیراً ۱۰ سال است که در مورد انقلاب های دنیا کار می کنم و نکته این است که انقلاب های دوران جدید که به این صورت درآمده اند و اغلب با بسیج حیرت انگیز و شگفت انگیزی مردم را به خیابان می کشانند، واقعا یک فرم جدیدی از مدرنیزیشن به وجود آورده اند و در کشورهای خاورمیانه و ... این را می بینیم و به نظر بنده این انقلاب ها یکسری ضعف های قابل توجهی هم دارند و آنها را به دوران پس از جنگ سرد معطوف دانسته ام.

دوره جنگ سرد و هژمونی نئولیبرالیسم در دنیا و طبیعی جلوه دادن اقتصاد که می گوید اقتصاد را آدم ها ایجاد کرده اند و می توانند تغییرش بدهند را مد نظر قرار دادم. البته طبیعی جلوه دادن این اقتصاد قدرت زیادی است و ایدئولوژی نئولیبرالیسم وارد ارکان های مختلف جامعه شده است و نه تنها در اقتصاد بلکه در دانشگاه و خانواده و ... نیز وارد شده و دولت را هم فرمی از بیزنس می داند. این تلقی جدید از رابطه اقتصادی و اجتماعی و رابطه بین قدرت خیلی بر کنش های جدید اجتماعی تأثیر گذاشته و بر فرمی که ما داشتیم نیز تأثیرگذار بوده است و کشورهای اسلامی نیز تحت الشعاع قرار گرفته اند و موجب پسااسلام گرایی شد؛ پس نمی توان ظهور پسااسلام گرایی را از بستر تاریخی و اجتماعی و اقتصادی آن، که بستر جدیدی است، جدا کرد.